



دوماهنامه علمی - پژوهشی

۹۰، ش ۳ (پیاپی ۴۵)، مرداد و شهریور ۱۳۹۷، صص ۲۵۱-۲۷۱

## بررسی انواع چندمعنایی در فارسی معیار با رویکردی شناختی

مهدی سبزواری\*

استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

پذیرش: ۹۶/۵/۳۱

دریافت: ۹۶/۲/۱

### چکیده

چندمعنایی از موضوعات مهم و سنتی مطالعات معنی‌شناسی و روابط واژگانی است. واژه چندمعنی بنا بر تعریف، واژه یا تکواژی است که چند معنی مرتبط دارد. به دلیل ویژگی‌های متمایز واژه‌های چندمعنی، مطالعات این نوع مفاهیم و معانی به‌طور خاص و روابط واژگانی به‌طور عام در دو دهه اخیر در کانون توجه تحقیقات زبان‌شناسی شناختی و روان‌شناسان زبان بوده است. چندمعنایی در زبان فارسی نیز در حوزه معنی‌شناسی، روابط واژگانی و معنی‌شناسی واژگانی، همواره مورد توجه محققان این حوزه بوده است. بنابراین، مطالعه و توصیف این نوع روابط واژگانی در قالب رویکردهای جدید اهمیت دارد. در این مقاله توصیفی و تحلیلی، اقسام چندمعنایی فارسی معیار را با رویکردی شناختی و مشخصاً تقسیم‌بندی نظری ایوانز در مطالعات چندمعنایی بررسی و تحلیل می‌کنیم. در واقع، با بررسی نمونه‌هایی از انواع چندمعنایی در فارسی معیار امروزی و تحلیل آن‌ها در چارچوب نگرش شناختی ایوانز، می‌کوشیم اعتبار و کیفیت این تقسیم‌بندی چندمعنایی را که از منظر متفاوت و نوین است، در مورد زبان فارسی معیار بررسی و ارزیابی کنیم. نوآوری این مقاله کاربرد رویکرد شناختی متمایز در بازشناسی انواع چندمعنایی در فارسی همراه با ارائه نمونه‌هایی مشخص و مستدل است. شواهد ارائه شده در این مقاله علاوه بر اینکه کارکرد نگرش شناختی ایوانز را در بررسی چندمعنایی تأیید می‌کند، رویکردی متفاوت را برای تحلیل روابط معنایی پیش‌روی ما می‌گذارد.

**واژگان کلیدی:** چندمعنایی، مفهوم اولیه، مقوله شعاعی، رویکرد شناختی، نظریه مفاهیم واژگانی و الگوهای شناختی.

## ۱. مقدمه

واژه چندمعنی واژه‌ای است که چند معنی مرتبط با هم دارد. برخلاف چندمعنایی<sup>۱</sup> در هم‌آوا-هم‌نویسی<sup>۲</sup>، مفاهیم هیچ ارتباطی با هم ندارند و صرفاً صورت آن‌ها یکی است و با بیش از یک واژه مواجه هستیم؛ مانند دو واژه شانه که یکی به معنی ابزار آرایش و دیگری به معنی بخشی از بدن است. در مورد چندمعنایی، سخنوران هر زبان در دایره واژگانی ذهنی خود، برای یک واژه معانی مختلفی دارند و در بافت مناسب زبانی، از آن بهره می‌برند و یا معنی درست را از بافت استنباط می‌کنند. با اینکه در بسیاری از موارد، واژه‌های چندمعنی از واژه‌های تک‌معنی تشخیص داده می‌شوند، در مواردی هم با قطعیت این تمایز به دست نمی‌آید. در این موارد، برخی از زبان‌شناسان معتقدند که چندمعنایی محصول بافت‌های مختلف است، نه خود واژه. البته برای تشخیص چندمعنایی از تک‌معنایی، آزمون‌هایی مطرح شده است که نتیجه آن‌ها همیشه دقیق نیست. چندمعنایی پدیده‌ای چندوجهی است و صرفاً در قالبی خاص و به‌سادگی تعریف و تشریح نمی‌شود.

پرسش مقاله حاضر این است که آیا تقسیم‌بندی چندمعنایی ارائه‌شده مبتنی بر نگرش و نظریه شناختی ایوانز برای زبان فارسی نیز قابل‌تعمیم و تحلیل‌شدنی است یا این نظریه و تقسیم‌بندی در مورد تحلیل انواع چندمعنایی در زبان فارسی کارایی ندارد. با ارائه نمونه‌هایی از فارسی، پس از شناسایی انواع چندمعنایی در فارسی معیار براساس تعریف و چارچوب نظری ایوانز، می‌کوشیم تحلیلی اجمالی از تفاوت احتمالی انواع چندمعنایی با یکدیگر را به‌صورت موردی ارائه کنیم. کارهای تحقیقاتی پیشین بیشتر درباره چندمعنایی واژگانی و قاعده‌مند هستند. نوآوری پژوهش حاضر به‌دلیل ارائه شیوه‌ای متفاوت برای مطالعه چندمعنایی با یافتن نمونه‌هایی در زبان فارسی است که تحقیقات موجود و مرسوم درباره چندمعنایی واژگانی را تا حدودی به چالش می‌کشاند و منظری جدید را برای مطالعات چندمعنایی پیش‌روی ما می‌گذارد که از طریق آن، تحلیلی دقیق‌تر و وسیع‌تر در این مورد به دست می‌آید. این رویکرد برای بررسی سایر روابط معنایی نیز به‌کار می‌رود.

در نگرش ساخت‌گرا، چندمعنایی واژه‌ها -مانند معانی مختلف واژه دل (دلم درد می‌کند، دل پیش اوست، دلم برایت تنگ شده و ...) - نتیجه تأثیر واژه‌هایی است که در هر مورد در بافت آن

واژه به‌کار می‌روند. نتیجه چنین تحلیلی این است که چندمعنایی امری اتفاقی است. به بیان دیگر، چنانچه همایندهای<sup>۲</sup> یک واژه در بافت عوض شود (بافت هم‌نشین یک واژه تغییر کند)، معنی آن واژه نیز عوض می‌شود. به این ترتیب، براساس رویکرد ساخت‌گرا به چندمعنایی، گستره چندمعنایی یک واژه نامحدود و غیرقابل پیش‌بینی خواهد بود (افراشی و صامت، ۱۳۹۳: ۳۲).

برخی از زبان‌شناسان بین چندمعنایی منطقی یا قاعده‌مند<sup>۳</sup> ازسویی و چندمعنایی تصادفی<sup>۴</sup> یا بی‌قاعده ازسوی دیگر، تمایز قائل می‌شوند (آپرسجان، ۱۹۷۴؛ آشر، ۲۰۱۱؛ پوستیوفسکی، ۱۹۹۵). آپرسجان در مقاله خود، چندمعنایی را چنین تعریف می‌کند که واژه چندمعنی در زبانی خاص با معنی الف.۱ و الف.۲ قاعده‌مند است، اگر واژه دیگری با معنی ب.۱ و ب.۲ باشد که دقیقاً از لحاظ معنایی به صورت کاملاً یکسان از هم متمایز شوند. نمونه بارز آن در فارسی و انگلیسی، واژه‌های ظرف حاوی مایعات است که ممکن است به معنی خود ظرف یا مظروف و محتوی باشد («لطفاً دو تا شیشه به من بدین». معنی شیشه در اینجا، شیشه خالی یا ماده داخل شیشه (شیر یا نوشابه) است). حیواناتی مانند مرغ و گوسفند و ... نمونه‌هایی دیگر در این زمینه به‌شمار می‌روند که هم به معنی خود حیوان هستند و هم به معنی گوشت آن‌ها. در معنی‌شناسی منطقی، چندمعنایی قاعده‌مند را که مثال‌هایی از آن را برشمردیم، نتیجه قواعد واژگانی می‌دانند که به دلیل وجود زبانی در بسط معنایی واژگان مربوطه است و معنای مختلف آن واژه را مانند مدخل‌های فرهنگ لغت فهرست‌وار ذکر نمی‌کنند (آشر و لاسکار دیس، ۲۰۰۳؛ کاپ استیک و بریسکو، ۱۹۹۵؛ گیلون، ۱۹۹۲؛ کیلگاریف، ۱۹۹۲؛ اوستلر و اتکینز، ۱۹۹۲؛ پوستیوفسکی، ۱۹۹۵). به عقیده آپرسجان (۱۹۷۴)، در چندمعنایی بی‌قاعده، تمایز معنی الف.۱ و الف.۲ در یک واژه در هیچ واژه دیگری از همان زبان یافت نمی‌شود. واژه انگلیسی run نمونه‌ای از این مورد است که معانی منحصر به فرد خود را دارد و این معانی حاصل فرآیندهای مختلف معنایی و کاربردی، از جمله بسط استعاری، تقلیل معنایی و ... است:

Run a mile    Run a factory    Run late    Run on gas

البته این تمایز میان چندمعنایی قاعده‌مند و بی‌قاعده همواره و در همه موارد، قابل بررسی و مشخص نیست.

رویکرد معنی‌شناسی واژگانی شناختی که پایه‌های آن بر مطالعات بروگمان (۱۹۸۱) و لیکاف (۱۹۸۷) استوار است، مجموعه‌ای از نظرات مختلف است. از جمله دیدگاه‌های مطرح در

این حوزه موضوع‌های مقوله‌بندی، مقوله‌های شعاعی، طرحواره‌های تصویری و نظریه معاصر استعاره هستند (کریمی دوستان و روحی، ۱۳۹۵: ۱۳۲).

در مقاله حاضر، انواع چندمعنایی را از لحاظ معنی‌شناسی واژگانی و انواع چندمعنایی قاعده‌مند و بی‌قاعده در فارسی بررسی نمی‌کنیم؛ بلکه هدف ما بررسی انواع چندمعنایی از منظری شناختی و مشخصاً با رویکرد ایوانز است تا کارایی رویکرد و نظریه‌ای شناختی در مورد نمونه‌هایی از چندمعنایی در زبان فارسی را نیز بسنجیم.

## ۲. پیشینه پژوهش

با ظهور زبان‌شناسی شناختی در دهه هشتاد، چندمعنایی به‌عنوان موضوع اصلی در معنی‌شناسی واژگانی در نظر گرفته شد. مطالعات لیکاف (۱۹۸۷) و بروگمن (۱۹۸۸) در مورد چندمعنایی حروف اضافه انگلیسی از جمله پژوهش‌های موجود در این زمینه هستند. در کنار زبان‌شناسان شناختی، نگرش‌های رایانه‌ای و صورتی به معنی نیز به چندمعنایی توجه داشتند. برای نمونه، تأکید پوستیوفسکی (۱۹۹۵) و آشر (۲۰۱۱) بر ترکیب‌پذیری معنایی بود و بنابراین، به چندمعنایی منطقی توجه می‌کردند که بیشتر در چارچوب نگرش آن‌ها جای داشت. در کنار این دو جریان مطالعاتی، گرایش دیگری نیز در زمینه مطالعات چندمعنایی وجود دارد که در چارچوب کاربردشناسی واژگانی<sup>۶</sup> است که شاخه مطالعاتی نسبتاً نویی به‌شمار می‌رود (کارستون، ۲۰۱۲؛ ریکاناتی، ۲۰۰۴؛ ویلسون و کارتسون، ۲۰۰۷). وجه مشترک این سه رویکرد به مطالعات چندمعنایی بررسی این است که چندمعنایی چگونه در تعامل بین محتوای رمزگذاری‌شده زبانی و اطلاعات بافتی در اشتقاق معانی موردنظر گوینده نقش دارد. روان‌شناسان زبان به دنبال مقایسه چندمعنایی با هم‌آوایی هستند و اینکه این موارد چگونه در دایره واژگان ذهنی نمود می‌یابند. آن‌ها برای این بررسی و مقایسه، ابزارها و شیوه‌های مختلفی را به‌کار می‌برند (کلیپوسنیوتو و باوم، ۲۰۰۷؛ پیلکانن و همکاران، ۲۰۰۶). افرادی مانند گیراتس (۲۰۱۰) هم به دنبال تدوین ابزارهای مختلف برای استخراج معانی از پیکره داده‌ها هستند.

بسیاری از مطالعات در حوزه چندمعنایی، مانند نگرش‌های معنای واژگانی مشتمل بر رویکرد قاعده‌بنیاد<sup>۷</sup> (جکندوف، ۱۹۹۲؛ آشر و لاسکاریدیس، ۲۰۰۳؛ کپ استیک و بریسکو، ۱۹۹۲

و ۱۹۹۵؛ کیلگاریف، ۱۹۹۲) و فرضیه باهم‌ایستایی<sup>۱</sup> (آشر، ۲۰۱۱)، چندمعنایی را به‌عنوان پدیده‌ای زبانی در نظر می‌گیرند. ازسوی دیگر، نگرش‌های کاربردشناختی واژگانی (بلاوتر، ۱۹۹۸؛ بوش، ۲۰۰۷؛ ویلسون و کارستون، ۲۰۰۷) به نظام زبانی توجه نمی‌کنند و بیشتر بر بعد ارتباطی چندمعنایی تأکید دارند. بنابر این نگرش، چندمعنایی به‌واسطه فرآیندهای استنباطی کاربردشناختی شکل می‌گیرد و هدایت می‌شود که در سطح واژه‌های منفرد اعمال می‌شوند.

اولمان چندمعنایی را به دو نوع هم‌زمانی و در زمانی تقسیم می‌کند و معتقد است که یک واژه در یک دوره زمانی ممکن است دارای چند معنی باشد و در گذر زمان معنای آن تغییر کند یا محدودتر شود (Ullmann, 1962: 159). لاینز چندمعنایی را ویژگی تکواژهای واژگانی منفرد می‌داند و این همان چیزی است که چندمعنایی را از هم‌آوا-هم‌نویسی متمایز می‌کند (Lyons, 1990: 146). برای نمونه، واژه انگلیسی neck به معنی گردن در انگلیسی دارای چند معنی، شامل بخشی از بدن، بخشی از لباس، بخشی از بطری، بخشی از سرزمین با معانی مرتبط، است؛ درحالی که در مورد bank در انگلیسی، با دو واژه هم‌آوا سروکار داریم که یکی به معنی مؤسسه مالی و دیگری به معنی کنار رودخانه است.

در این مقاله، نگرش شناختی موردنظر است، نه نگرش‌های صرفاً زبانی و نگرش‌های ارتباطی. نگرش شناختی به دنبال این پرسش است که مقولات شناختی ما چگونه بیشتر به‌طور عام ساخته و پرداخته می‌شوند. لیکاف، بروگمان و لانگاکر پیشروان مطالعات زبان‌شناختی شناختی بودند (بروگمان، ۱۹۸۸؛ بروگمان و لیکاف، ۱۹۸۸؛ لیکاف، ۱۹۸۷؛ لانگاکر، ۱۹۸۸).

پژوهش صفوی (۱۳۸۰)، افراشی و صامت (۱۳۹۳)، دانشور کشکولی و دیگران (۱۳۹۵) و کریمی دوستان و روحی (۱۳۹۵) از جمله پژوهش‌های زبان‌شناسان ایرانی در زمینه مطالعات چندمعنایی هستند.

صفوی چندمعنایی را از جمله آشناترین روابط مفهومی می‌داند که در سنت مطالعه معنی به آن توجه شده است و آن را شرایطی معرفی می‌کند که یک واحد زبانی از چند معنی برخوردار شود. وی بیان می‌کند که هر چند امکان بررسی چندمعنایی در سطوح مختلف زبانی وجود دارد، بیشتر در سطح واژه اهمیت یافته و تحلیل آن به همین سطح محدود شده است (صفوی، ۱۳۸۳: ۱۱۱). به نظر صفوی، معنی‌شناسان در طرح چندمعنایی واژگانی، به واژه‌ها به‌طور مستقل از یکدیگر و بیرون از روابط جانشینی و هم‌نشینی واحدهای زبان توجه کرده‌اند و در چنین

شرایطی، احساس کرده‌اند که برخی از واژه‌ها تنها یک معنی و برخی دیگر چندمعنی دارند؛ درحالی که در زبان خودکار (متداول، روزمره)، کمتر واژه‌ای یافت می‌شود که در هم‌نشینی با واژه‌های دیگر تغییری در معنی‌اش رخ ندهد (همان، ۱۳۸۰: ۵۸).

دانشور کشکولی و دیگران در ابتدای مقاله خود که در چارچوب نگرش شناختی است، اشاره کرده‌اند که در سال‌های اخیر، محققان به مطالعه چندمعنایی واژگانی، به‌ویژه عناصر مکانی در چارچوب شناختی، توجه فراوانی کرده‌اند (دانشور کشکولی و دیگران، ۱۳۹۵: ۴۱۷).

### ۳. انواع چندمعنایی در چارچوب نظری ایوانز

به‌طور کلی، در نگرش شناختی، مقولات زبانی از مقولات مفهومی متمایز نیستند و بیشتر معانی واژه‌ها نوعی مقوله شعاعی در نظر گرفته می‌شوند؛ یعنی مقوله‌ای به‌صورت زیرمقوله نمونه اولیه<sup>۱</sup> و مرکزی است که با مجموعه‌ای از بسط‌های معنایی غیرمرکزی ترکیب می‌شود. در این مقوله شعاعی، معانی مختلف یک واژه با توجه به معنی نمونه اولیه تشکیل و سازمان‌بندی می‌شوند. برای نمونه، در تحقیق بروگمان (۱۹۸۸)، مفهوم شعاعی حرف اضافه انگلیسی over شامل طیفی از معانی مختلف، ولی مرتبط است که حول مفهوم نمونه اولیه شکل گرفته‌اند.

12. a. The bird flew over the house. ('above and across')
- b. The painting is over the couch. ('above')
- c. The truck ran over the rabbit. ('across')
- d. Sarah lives over the hill. ('on the other side')
- e. Mary nailed a board over the hole in the ceiling. ('covering')
- f. I will read the papers over the weekend. ('temporal')
- g. John has a strange power over Mary. ('control')

نمونه اول نشان‌دهنده معنای مرکزی و نمونه اولیه است که با معانی دیگر در ارتباطی شبکه‌ای است. در این شبکه و در نمونه‌های بالا، هرچه معنی نمونه واقعی‌تر باشد، از لحاظ نزدیکی فضایی نیز به نمونه اولیه نزدیک‌تر است و هرچه کمتر واقعی و بارز باشد، در حاشیه مفهوم مرکزی است. بسیاری از این مفاهیم غیر نمونه اولیه در اثر فرآیندهای شناختی، مانند بسط استعاره<sup>۱</sup>، شکل می‌گیرند. مفهوم نمونه اولیه با مفاهیم حاشیه‌ای زنجیره‌ای از معانی را به‌وجود می‌آورند که به‌صورت شعاعی هریک از معانی به‌واسطه ویژگی مشترک به معنای قبلی و بعدی مرتبط می‌شود. شبکه معنایی واژه چندمعنی به‌صورتی است که معانی در

مجاورت هم هستند و معنی شعاعی به معانی مجاور سرایت می‌کند. در مورد چگونگی ذخیره شدن اطلاعات معنایی واژه‌های چندمعنی در حافظه بلندمدت و یا کوتاه‌مدت که همواره مورد توجه روان‌شناسان زبان بوده، بیشتر این عقیده وجود دارد که شبکه‌های معنایی در حافظه معنایی بلندمدت سخنگویان ذخیره می‌شود. تایلر و ایوانز (۲۰۰۳) در مطالعات چندمعنایی، نگرش چندمعنایی اصولی را مطرح کردند که بر این ایده استوار است که مفاهیم چندمعنی در قالب شبکه‌هایی با مرکزیت مفهومی نمونه اولیه باز نمود می‌شوند. همچنین، این نگرش شامل راه و روشی برای متمایز ساختن این مفاهیم از یکدیگر است که در حافظه معنایی ذخیره می‌شوند و دربرگیرنده مواردی است که از لحاظ کاربردشناختی در بافت ساخته و پرداخته می‌شوند.

ایوانز (۲۰۰۹، ۲۰۱۳) در چارچوب نظریه مفاهیم واژگانی و الگوهای شناختی خود، رویکرد جدیدی را در مطالعات چندمعنایی برمی‌گزیند.

نگرش ایوانز در میان سایر نگرش‌های زبان‌شناسی شناختی، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا به واسطه مفاهیم واژگانی، بین واحدهای دانش زبانی و دانش غیرزبانی تمایز قائل می‌شود. دانش زبانی در قالب مفاهیم واژگانی است که این مفاهیم محتویات معنایی طحوراه‌ای را تاحد ممکن رمزگذاری و معانی بافت‌بنیاد را مشخص و تعیین می‌کنند. ایوانز دانش غیرزبانی یا دایرالمعارفی را در قالب وجوه الگوی شناختی<sup>۱۱</sup> مطرح می‌کند.

وی سه نوع چندمعنایی را در قالب نظریه LCCM، از هم متمایز می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. چندمعنایی مفهومی<sup>۱۲</sup>؛

۲. چندمعنایی واژگانی<sup>۱۳</sup>؛

۳. چندمعنایی بیناواژگانی<sup>۱۴</sup> (Evans, 2009: 207).

برای روشن شدن انواع چندمعنایی به مثال‌های زیر از ایوانز توجه کنید:

13. That book is heavy/illegible/boring/long. ('tome'/'text'/'level of interest'/'duration').

14. We are in a room/in pain. ('container'/'state')

15. a. We are in pain/in a room ('state'/'spatial') b. We are on the run/on the sand. ('state'/'spatial').

به نظر ایوانز، در مثال ۱۳ نمونه‌ای از چندمعنایی مفهومی داریم که در آن یک نوع واژگانی طبقه باز، یعنی کتاب، در بافت‌های مختلف، اندک تغییرات تعبیری را دارد. از دیدگاه نظری ایوانز،

چندمعنایی مفهومی حاصل از فعال شدن<sup>۱۵</sup> مختلف بخش‌هایی از وجه الگوی شناختی همایند با مفهوم واژگانی کتاب است. در واقع، کتاب امکان دسترسی<sup>۱۶</sup> به حداقل دو الگوی شناختی اولیه را فراهم می‌کند؛ یکی ساخت فیزیکی<sup>۱۷</sup> که با ماهیت فیزیکی مرتبط است و دیگری فعالیت خوانشی<sup>۱۸</sup> که با فرآیند تعبیر کتاب‌ها ارتباط دارد. هریک از این موارد حاوی دانش فراوان از آن مقوله یا به کلام ایوانز، ویژگی‌های آن است. الگوی شناختی ساخت فیزیکی شامل یک ویژگی مجلد (TOME) و یک ویژگی متن (TEXT) است؛ درحالی که الگوی شناختی فعالیت خوانشی تصور می‌شود که دارای ویژگی‌های سطح علاقه (LEVEL OF INTEREST) و مدت‌زمان (DURATION) است. به نظر ایوانز، چندمعنایی واژه کتاب در مثال ۱۳، به‌عنوان فعال شدن متفاوت این ویژگی‌ها در هر بافت است.

به نظر ایوانز، چندمعنایی واژگانی در مثال ۱۴، شامل مفاهیم واژگانی مجزا است که به‌صورت قراردادی با حرف اضافه «در» (in) همایند است؛ به عبارت دیگر، یک مفهوم واژگانی ظرف فیزیکی (PHYSICAL CONTAINER) و یک مفهوم واژگانی وضعیت روان‌شناختی زیستی (PSYCHO-SOMATIC STATE) است. از منظر نظریه JCCM، یک مفهوم واژگانی مجزا به‌واسطه داشتن یک وجه واژگانی منحصر به فرد مشخصه‌بندی می‌شود که این وجه واژگانی مجموعه ویژه‌ای از گرایش‌های انتخابی معنایی و دستوری است که همراه آن است؛ همان‌طور که امکان به‌کار بردن این حرف اضافه برای هر وضعیت انتزاعی وجود ندارد. ایوانز به دنبال ارائه روشی است که با آن مشخص شود که یک معنی یک مفهوم واژگانی مجزا دارد یا نه.

چندمعنایی نوع سوم که مفهوم نسبتاً جدیدی است، چندمعنایی بیناواژگانی است (نمونه ۱۵). این چندمعنایی شامل شباهت‌های نظام‌مند میان مفاهیم واژگانی متمایز است که همراه با صورت‌های واژگانی متفاوت هستند و ظاهراً گرایش‌های انتخابی معنایی کاملاً متمایزی دارند. مفاهیم واژگانی وضعیت همایند با in موضوع‌های مختلفی را انتخاب می‌کنند که شامل نیروی عاطفی یا روان‌شناختی است (in love, in pain) که این مورد با حرف اضافه on منطبق نیست (\*on pain, \*on love). وضعیت‌هایی که برای مدتی نامحدود فعال هستند و وضعیت‌هایی که ظاهراً تحت کنترل و یا تصمیم‌گیری اختیاری هستند و ایوانز آن‌ها را نمونه‌هایی از مفهوم واژگانی وضعیت کارکردی فعال (ACTIVE FUNCTIONING STATE) محسوب می‌کند، با حرف اضافه on منطبق هستند، نه in. برای نمونه، کاربرد on the run, on duty, on sale با



حرف اضافه in غیردستوری است.

#### ۴. بررسی انواع چندمعنایی در فارسی معیار با الگوی شناختی ایوانز

مطالعات انجام شده درباره چندمعنایی در فارسی بیشتر بر مبنای معنی‌شناسی واژگانی هستند که در برابر رویکرد شناختی، پارادایمی سنتی است؛ هرچند برای انجام مطالعات شناختی نیز باید به معنی‌شناسی واژگانی توجه کنیم. چندمعنایی در معنی‌شناسی واژگانی ابتدا در واحد واژه و تکواژ طرح می‌شود که در مرحله بعد، به سطح جمله نیز بسط می‌یابد. برای نمونه، واژه زمین در فارسی چندمعنی است که دارای معانی ملک، مزرعه، زمین ورزشی (فوتبال، تنیس و ... (کره زمین و زمین زیر پای ما است. در بحث چندمعنایی، باید معانی مختلف به نوعی با مفهوم مرکزی واژه مرتبط باشند؛ وگرنه، با هم آوا-هم‌نویسی مواجه می‌شویم. برای نمونه، واژه شانه به معنی بخشی از بدن و نیز وسیله‌ای برای آرایش است. صفوی در مقاله‌اش، تلویحاً از نظر اولمان پیروی می‌کند؛ آنجا که اولمان عوامل پیدایش چندمعنایی را بیان می‌کند و انتقال در کاربرد را نوعی گسترش معنایی می‌داند که معمولاً در صفات خود را نشان می‌دهد (Ullmann, 1962: 159). برای آشنایی با شیوه تحلیل و نگرش معنی‌شناسی واژگانی در مورد چندمعنایی، به مقاله صفوی و نمونه‌ای در آن اشاره می‌کنیم و سپس، نگرش شناختی در این مورد را مطرح و بررسی می‌نماییم.

صفوی با طرح چندمعنایی ترکیبی، در این مورد می‌نویسد که شاید بتوان مدعی شد که آنچه در سنت، چندمعنایی نامیده شده است، دراصل با انتقال معنی واژه هم‌نشینی به واژه دیگر روی محور هم‌نشینی و حذف واژه‌ای صورت می‌پذیرد که کاهش مطلق معنایی یافته است. به همین دلیل است که معنی‌شناسان همواره به نوعی رابطه معنایی میان معانی متعدد واژه چندمعنایی اشاره کرده‌اند. این هسته مشترک معنایی دراصل همان معنایی است که واژه‌ای که افزایش معنایی یافته، پیش از انتقال معنی واژه‌های هم‌نشینی به آن، داشته است و به صورت سلبی، مثلاً درتقابل با معنی ایستادن، نشستن و ... (مهمانی کلافه‌اش کرد درتقابل با ایستادن کلافه‌اش کرد)، قرار دارد (صفوی، ۱۳۸۰: ۶۳). وی برای مثال، فعل رفتن را در چند جمله می‌آورد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

هوشنگ رفت، هوشنگ دلش رفت، هوشنگ از هوش رفت، هوشنگ به خواب رفت، حوصله‌ام

سر رفت، فنرش در رفت، بالاخره این پیچ جا رفت (همان: ۶۴).

به‌گفته‌ی وی، در نمونه‌های بالا (به‌جز مثال اول)، معانی عناصر هم‌نشین «رفت» در معنی این لفظ تأثیر می‌گذارند و باعث تغییر معنی آن می‌شوند. گاه این تأثیر به‌اندازه‌ای است که به ترکیب منجر می‌شود (سه مثال آخر). اولین نمونه (هوشنگ رفت) نشانگر بی‌نشان‌ترین کاربرد معنایی لفظ «رفت» است؛ زیرا افزایش معنی در آن به‌دلیل تأثیر واحدهای هم‌نشین به‌صفر تقلیل یافته است. صفوی نتیجه می‌گیرد که چندمعنایی مختص برخی واژه‌ها نیست؛ بلکه برحسب انتخاب و ترکیب، همه واحدهای واژگانی یک زبان را دربرمی‌گیرد (همان: ۶۷). در ادامه، نمونه‌ی تحلیلی شناختی از چندمعنایی در فارسی را بیان می‌کنیم که با تحلیل چندمعنایی در معناشناسی واژگانی متفاوت است. برای مطالعه بیشتر در زمینه چندمعنایی از منظر معنی‌شناسی واژگانی، به پژوهش صفوی (۱۳۸۰) رجوع کنید.

در مورد چندمعنایی، باید این نکته را در نظر بگیریم که یک واژه ممکن است در بافتی خاص یا در ساخت واژه‌ای مرکب، معنای استعاری داشته باشد و این معنی در فهرست معانی حقیقی آن واژه در واژه‌نامه و فرهنگ لغت ذکر نمی‌شود؛ زیرا این معنی مجازی صرفاً بافت متکی است و کاربرد آن به بافتی خاص محدود است. چندمعنایی شامل مفاهیم حقیقی آن واژه است؛ نه معانی مجازی و استعاری و بافت متکی. اگرچه در چندمعنایی، بافت هم در انتخاب یک معنی از بین معانی دیگر تأثیرگذار است، معنی استعاری حاصل انتخاب یک واژه از روی محور جانشینی به‌جای مصداق موردنظر به‌دلیل وجود نوعی شباهت است و بخشی از معنای حقیقی نیست. وجود همین تشابه سبب می‌شود که واژه با حفظ مفهوم مرکزی و اولیه، واجد مفهومی ثانویه در بافتی خاص باشد.

اولین نوع چندمعنایی که در بخش قبلی مطرح کردیم، چندمعنایی مفهومی است که گفتیم از دیدگاه نظری ایوانز، نتیجه فعال شدن مختلف بخش‌هایی از وجه الگوی شناختی همایند با مفهوم واژگانی آن واژه است. برای توصیف این چندمعنایی، مثالی از چندمعنایی مفهومی در فارسی معیار را بررسی می‌کنیم. به مثال زیر توجه کنید:

ماهی پولک‌دار/دریایی/بزرگ/قرمز/عید است.

مثال بالا به‌ترتیب به ویژگی‌های نوع، زیستگاه، اندازه، رنگ و فصل ماهی اشاره می‌کند. در چندمعنایی مفهومی، با چند ویژگی یک مفهوم (ماهی) مواجه هستیم که در نگرش ایوانز، هریک

از آن‌ها به‌طور جداگانه معنایی مجزا از یک مفهوم را نشان می‌دهند. یک وجه الگوی شناختی مرتبط با واژه ماهی، شامل الگوهای شناختی ساخت فیزیکی است که خود ویژگی‌های پولک‌دار، دریایی، بزرگ و قرمز را دربرمی‌گیرد؛ یعنی ویژگی‌هایی که به خود مصداق مربوط هستند و ویژگی‌های ذاتی و یا اکتسابی آن به‌شمار می‌روند. ماهی ممکن است براساس ویژگی‌های زیستی و ژنتیکی، پولک‌دار یا بدون پولک، دریایی یا رودخانه‌ای، بزرگ یا کوچک و نیز به هر رنگی باشد و این ویژگی‌ها بخشی از ساخت فیزیکی است و به خوانش سخنوران ربطی ندارد. درمقابل، ویژگی عید برای ماهی بخشی از الگوی شناختی فعالیت خوانشی است؛ زیرا لزوماً زیست این ماهی محدود به عید نیست و چون گوینده فارسی‌زبان آن ماهی را فقط شب عید دیده و خریداری کرده است، آن را با الگوی شناختی خود، ماهی عید خوانش و تعبیر می‌کند. همان‌طور که گفتیم، بنابر نظر ایوانز، این تفاوت معنی ماهی در اثر فعال شدن هریک از این ویژگی‌ها در بافت‌ها و جملات مختلف فعال می‌شود و نوعی چندمعنایی است؛ یعنی ماهی در بافت‌های مختلف، برحسب فعال شدن هریک از ویژگی‌های ذکرشده در بالا، مفهومی متفاوت را نشان می‌دهد که حاصل انتخاب ذهنی و شناختی سخنور است. در چندمعنایی مفهومی، مفهوم مرکزی در تمام بافت‌ها یکی است؛ اما ویژگی خاصی از آن مفهوم فعال می‌شود. اکنون نمونه دیگری را بررسی می‌کنیم:

چای ایرانی/سیاه/ریز/گرم/خالص/کمرنگ/معطر/باز/صندوقی است.

در مثال بالا، ایرانی در برابر خارجی، سیاه در برابر سبز، ریز در برابر درشت، گرم در برابر سرد، خالص در برابر مخلوط، کمرنگ در برابر پررنگ، معطر در برابر بی‌عطر و باز در برابر بسته از ویژگی‌های اولیه (ایرانی) یا ثانویه (گرم و پررنگ) چای هستند که بخشی از الگوی شناختی ساخت فیزیکی آن به‌شمار می‌روند. هریک از این ویژگی‌ها در بافت مربوطه فعال می‌شود. تنها ویژگی که الگوی شناختی فعالیت خوانشی است، ویژگی صندوقی است. سخنوران فارسی‌زبان ممکن است که هنگام خرید با نوعی چای مواجه شوند که داخل صندوق‌های خاصی است. این ویژگی ذاتی چای نیست و حاصل خوانش خاص فارسی‌زبانان است که براساس شناخت آن‌ها شکل گرفته است. همان‌طور که گفتیم، الگوی شناختی ساخت فیزیکی ویژگی خود آن شی است و الگوی شناختی حاصل ادراک و فعالیت شناختی فردی و فرهنگی و مجزا از خود شی است.

اگر در مثالی گفته شود که خانه دلگیر است، ممکن است همان خانه برای فرد دیگری دلگیر نباشد و این ویژگی ذاتی خانه نیست و نسبی است؛ اما اگر خانه ویلایی باشد، برای همه سخنوران ویلایی است یا اگر نوساز باشد، برای همه نوساز است. بسته به اینکه خانه در چه جمله‌ای به کار رود، ویژگی از آن فعال می‌شود که به ساخت فیزیکی یا الگوی شناختی خوانشی مربوط است. چندمعنایی مفهومی در واقع مفهومی است که دارای چند ویژگی است و هریک در بافتی متفاوت فعال می‌شود.

چندمعنایی نوع دوم چندمعنایی واژگانی است. در چارچوب نظری ایوانز، یک مفهوم واژگانی مجزا به واسطه داشتن یک وجه واژگانی منحصر به فرد مشخصه بندی می‌شود که این وجه واژگانی مجموعه ویژه‌ای از گرایش‌های انتخابی معنایی و دستوری است که همراه آن است. چندمعنایی واژگانی مشتقاتی از خود معنای مرکزی در همان مفهوم شعاعی است که پیش‌تر به آن اشاره کردیم و مانند چندمعنایی مفهومی به فعال شدن یک ویژگی خاص محدود نمی‌شود. به تعریف مدخل فعل بستن در فرهنگ فارسی عمید توجه کنید:

بستن: بند کردن، دربند کردن، چیزی را به چیز دیگر یا به جایی پیوند دادن مقابل گشودن و به معنی سفت شدن، افسردن، منجمد شدن. افسردن نیز در این معنی، به معنی یخ بستن و منجمد شدن است.

مثال در جمله: در را ببند (دربرابر باز کردن)، اسب را ببند (دربند کردن)، قایق را ببند (بند کردن)

مایه رو خوب بزنه تا ببنده (سفت شدن)، بستنی بسته شد (منجمد شدن) وجه مشترک همه این معانی نوعی پیوند و چسبیدن است و تمامی این معانی با هم مرتبط هستند؛ بنابراین، فعل بستن واژه‌ای چندمعنی محسوب می‌شود. معنی مجازی این واژه در جمله زیر مشهود است:

رضا رو بسته‌اند (زندگی فرد را با جادو دچار پیچیدگی و مشکل کردند). مفهوم واژگانی مرکزی کنش عینی این فعل عبارت است از کنش فیزیکی و عینی بستن که از سوی یک کنشگر یا عمل انجام می‌شود. اگر کنشگر انسان باشد، می‌تواند با اختیار اسب یا قایق را با طناب ببندد و یا در و پنجره را می‌بندد. اگر عامل سرما باشد، به بسته شدن بستنی یا ژله منجر می‌شود. مفهوم منجمد شدن که نوعی بسته شدن است، به صورت شعاعی از مفهوم

مرکزی بستن مشتق می‌شود. معنی مجازی این واژه در مثال بالا، به تشکیل استعاره منجر نشده است و ارتباط خود را با معنای مرکزی و اولیه تاحدودی حفظ کرده است. بنابراین، در جمله رضا را بستند (در معنای مجازی)، با مفهوم واژگانی روان‌شناختی بستن بخت مواجه هستیم که با واقعیت فیزیکی جهان خارج منطبق نیست؛ زیرا سرنوشت و بخت بستنی نیست. با این حال، براساس شناخت و تجربه شناختی سخنوران، بخت نیز با اینکه شی نیست، ممکن است بسته شود. زمانی با معنای استعاری مواجه هستیم که مفهوم استعاری به‌طور کامل در جای مفهوم حقیقی نشسته است (علی شیر است، مجید موش است، او جگر دارد، پسره میخ است). در این مثال‌ها، واژه‌های شیر، جگر و میخ در معنایی غیراز معنی مرکزی و حقیقی خود به‌کار رفته‌اند و این معانی استعاری نمونه‌ای از چندمعنایی مفاهیم مذکور به‌شمار نمی‌روند.

به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، صفت «سالم» درمورد فردی به‌کار می‌رود که هم از لحاظ جسمی و هم از لحاظ اخلاقی و روحی، سالم است.

مثال: محمد سالم است.

در یک مفهوم، محمد از لحاظ جسمی سالم است و بیمار نیست و در مفهومی دیگر، محمد از لحاظ اخلاقی و فکری سالم است و اهل کارهای ناشایست نیست. مفهوم اول مفهوم واژگانی وضعیت فیزیکی و جسمانی سالم بودن در برابر بیمار بودن و مفهوم دوم مفهوم واژگانی وضعیت روانی سالم در برابر خلافتکار و گناهکار بودن است. این صفت چندمعنایی است؛ زیرا هر دو مفهوم واژگانی از مفهوم مرکزی سالم بودن مشتق می‌شوند. نمونه‌ای دیگر برای چندمعنایی واژگانی، کاربرد حرف اضافه «در» است که معادل انگلیسی آن را نیز ارائه کردیم.

او در خانه/راه/ماشین/سختی/دعا/آرامش/قلب من است.

مفهوم واژگانی فیزیکی این حرف اضافه موقعیت فیزیکی فرد در محلی ثابت (خانه، اتاق)، محلی متحرک (ماشین در حال حرکت)، فضایی انتزاعی (در راه) و یا حتی در معنایی مجازی اما مرتبط (در قلب) است. مفهوم واژگانی وضعیت روان‌شناختی در حالت و شرایطی بودن است (در حال دعا، در شرایط سختی و یا در حالت آرامش). بنابراین، حرف اضافه «در» معانی مختلف دارد که ممکن است عینی یا انتزاعی باشند.

به‌عنوان مثال آخر از این نوع هم‌معنایی، به کاربرد تکواژ «ساز» در ترکیبات مختلف اشاره می‌کنیم که تکواژی چندمعنایی با مفهوم واژگانی مرکزی «ایجاد کردن» است. هرچند معنی ساز

در ترکیبات خانه‌ساز، بدن‌ساز، چای‌ساز، انسان‌ساز و دوچرخه‌ساز به معنی ایجاد کردن است، مسلماً ساختن خانه با ساختن بدن و ساختن چای و انسان، از لحاظ کیفی متفاوت است. ساز در خانه‌سازی به مفهوم واژگانی فیزیکی بنا کردن، در ترکیب بدن‌سازی به مفهوم واژگانی فیزیکی پرورش دادن، در چای‌ساز به مفهوم واژگانی فیزیکی درست کردن، در انسان‌سازی به مفهوم واژگانی روان‌شناختی تربیت و تعلیم و در دوچرخه‌سازی به مفهوم واژگانی فیزیکی تعمیر کردن است که همه مفاهیم شعاعی از مفهوم مرکزی ایجاد کردن هستند. بنابراین، چندمعنایی «ساز» از نوع چندمعنایی واژگانی است.

در مورد چندمعنایی نوع سوم که چندمعنایی بیناواژگانی است، در مثال‌های انگلیسی ذکر شده در مورد حروف اضافه، دیدیم که مقایسه وضعیت بین دو واژه مشابه چندمعنی است و این واژه‌های چندمعنی با هم تقابل کاربردی دارند (در انگلیسی، مقایسه کاربرد حروف اضافه on و in).

در اینجا، نمونه‌ای از چندمعنایی بیناواژگانی در فارسی معیار را ارائه می‌کنیم. به مثال‌های زیر توجه کنید. نشانه ستاره به معنی کاربرد نداشتن این صورت‌ها است. به کاربرد واژه‌های مکانی چندمعنی «زیر» و «پایین» که با هم تطابق و شباهت معنایی دارند، توجه شود.

تبش پایین آمد	* تبش زیر آمد
او را زیر گرفت	* او را پایین گرفت
خیابان پایینی	* خیابان زیری
پایین شهر	* زیر شهر
زیر پوست شهر	* پایین پوست شهر
زیر کتاب	* پایین کتاب
زیر یک سقف	* پایین یک سقف
زیر شلواری	* پایین شلواری

البته در موارد زیر، این دو واژه در بافتی مشترک، با مفهوم متفاوت به کار می‌روند:

زیر میز    پایین میز    زیر قیمت    پایین قیمت

دو واژه چندمعنی «زیر» و «پایین» در مفهوم مکانی مقابل بالا و همچنین در مفهوم کم در برابر زیاد، با هم مشترک هستند؛ اما بافت کاربردی آن‌ها متفاوت است و معمولاً به جای

یکدیگر به کار نمی‌روند. زیر در مفهوم مکانی به معنای دقیق بلافاصله در محلی است که شیئی در بالایش قرار دارد و به صورت عمودی است؛ اما پایین به مفهوم افقی در موقعیت مکانی است؛ مانند خانه ما پایین خیابان است (مفهوم مکانی افقی). این چندمعنایی از نوع بیناواژگانی است؛ چندمعنایی بین کاربردهای دو واژه مختلف با مفهومی مشابه.

نکته آخر این است که همان‌طور که گفتیم، چندمعنایی در وهله اول و اساساً در مورد واژه‌ها و تکواژهای منفرد مطرح است. همچنین دانستیم که کاربرد واژه‌ای که اساساً چندمعنی نیست، در بافت‌هایی به فعال شدن و نمایان شدن برخی از ویژگی‌های مفهومی و شناختی مشخص از آن واژه منجر می‌شود و بافت نیز ممکن است در وهله بعد، در بروز و باز نمود چندمعنایی واژه، عاملی مؤثر باشد. زمانی که می‌گوییم جمله دارای چند معنی است، هم‌نشینی چند واژه در کنار واژه چندمعنی سبب چند خوانش و چندمعنایی جمله می‌شود؛ بنابراین، چندمعنایی جمله به دلیل بروز چندمعنایی واژه‌ای خاص در آن جمله براساس هم‌نشینی آن واژه با واژه‌های مجاور است. البته، یک جمله در مواردی، بدون در نظر گرفتن روابط هم‌نشینی هم ممکن است در چند بافت، چند معنی داشته باشد؛ مانند نمونه‌های زیر:

محکم و ایسا (باتوجه به بافت، به معنی محکم ایستادن، تکان نخوردن و فعالیت فیزیکی).

محکم و ایسا (باتوجه به بافت، به معنی مقاومت کردن، کوتاه نیامدن و فعالیت رفتاری).

در مثال‌های بالا، صفت محکم صرفاً در بافت غیرزبانی، چندمعنایی خود را به عنوان دو ویژگی کنشی و رفتاری نشان می‌دهد، نه براساس جمله؛ زیرا هر دو جمله یکی هستند و روابط هم‌نشینی آن‌ها نیز یکسان است. در مثال زیر، هم‌نشینی واژه‌ها عامل بروز چندمعنایی است، نه بافت:

با حرفه‌اش تو اداره پیش بقیه خرابم کرد (خراب کردن به معنی بردن آبرو و وجهه است که در اثر هم‌نشینی با واژه‌ها در جمله بروز می‌کند).

حال اگر اندکی پا را فراتر بگذاریم و بروز چندمعنایی را براساس متن و عناصر گفتمان در نظر بگیریم، شاید وجه دیگری نیز به چندمعنایی افزوده شود که همان نقش ساخت اطلاع است که صرفاً ویژگی متن و کلام است، نه واژه و روابط هم‌نشینی در جمله و بافت غیرزبانی. ساخت اطلاع شامل اطلاع نو، اطلاع قابل دسترس و اطلاع کهنه برای شنونده است. اطلاع قابل دسترس اطلاعی است که مستقیماً در گفتمان نمی‌آید؛ اما براساس اطلاعات متنی و گفتمانی،

استنباط می‌شود. هدف از طرح این بحث بیان این نکته است که ساخت اطلاع هم که در سطح گفتمان مطرح می‌شود، ممکن است جلوه‌ای از چندمعنایی را نمایان سازد که با الگوهای شناختی منطبق است. به مثال زیر توجه کنید:

من دخترم را دیروز بردم پارک. تاب و سرسره را بهش نشان دادم.

در این مثال، «من» اطلاع کهنه و «دخترم را دیروز بردم پارک» اطلاع نو است. تاب و سرسره در جمله دوم، اطلاع دسترس‌پذیر است و خواننده متعجب نمی‌شود؛ زیرا می‌داند که پارک تاب و سرسره هم دارد و این اطلاع از متن استنباط می‌شود. نکته مرتبط با بحث این مقاله این است که تاب و سرسره نوعاً معنی پارک را نیز القا می‌کنند و ارتباط دو جمله مشهود است. نهفته بودن اطلاع نو «پارک» در واژه تاب و سرسره، ویژگی ذاتی واژگانی این واژه نیست. این معنی افزوده و مرتبط در این گفتمان خاص و براساس اطلاع قابل‌دسترس شکل می‌گیرد و به گفتمان و ساخت اطلاع وابسته است. بنابراین، حتی در مواردی، نوعی از چندمعنایی به‌واسطه گفتمان و ساخت اطلاع شناخته می‌شود.

## ۵. نتیجه‌گیری

هدف از این مقاله توجه به حوزه مطالعاتی چندمعنایی با رویکردی جدید و متفاوت بود. برای رسیدن به این هدف، رویکردی شناختی را برای تحلیل و بررسی انواع چندمعنایی در فارسی برگزیدیم. پرسش مقاله این بود که آیا تقسیم‌بندی چندمعنایی ارائه‌شده در نگرش و نظریه شناختی ایوانز، در زبان فارسی نیز قابل‌تعمیم و تحلیل‌شدنی است یا نه. براساس نمونه‌های ارائه‌شده که قابل‌تعمیم به سایر موارد است، نتیجه می‌گیریم که تقسیم‌بندی شناختی چندمعنایی مفهومی، واژگانی و بیناواژگانی در چارچوب نظری ایوانز، در فارسی نیز قابل‌بررسی و تحلیل‌شدنی است. پس از شناسایی انواع چندمعنایی در فارسی معیار براساس تعریف و چارچوب نظری ایوانز، تحلیلی اجمالی از تفاوت آن‌ها را به‌همراه شواهدی ارائه کردیم. با ارائه تحلیل و رویکرد شناختی در این مقاله، مشخص شد که شیوه تحلیل این رویکرد نظری با تحقیقات پیشین که بیشتر درباره چندمعنایی واژگانی و قاعده‌مند بودند، متفاوت است.

ایوانز مواردی را در قالب چندمعنایی مفهومی چندمعنی می‌داند که در معنی‌شناسی واژگانی و زبان‌شناسی سنتی، لزوماً موارد چندمعنی نیستند. در نگرش شناختی به‌طور عام و چارچوب



نظری ایوانز به‌طور خاص، به ویژگی‌های یک واژه به‌عنوان بخشی از اطلاعات معنایی توجه خاص می‌شود و عامل فعال کردن هریک از این ویژگی‌ها و چندمعنایی بافت زبانی است. درمورد چندمعنایی واژگانی، به مفهوم سنتی چندمعنایی نزدیک‌تر می‌شویم؛ با این تفاوت که در این نوع چندمعنایی نیز یک معنای اصلی و اولیه و مرکزی در نظر گرفته می‌شود و براساس الگوهای ذهنی و شناختی گویشوران، دسترسی به معانی دوم و سوم که به‌صورت مشتق از مقوله شعاعی هستند، ممکن می‌شود. بیشترین تعداد واژه‌های چندمعنی در قالب چندمعنایی واژگانی قابل توصیف و تحلیل است که ممکن است از مقولات مختلف فعل، صفت و اسم و حرف اضافه باشد. درمورد چندمعنایی بیناواژگانی هم براساس نمونه‌ای که ارائه کردیم، امکان بررسی چندمعنایی بین دو واژه با چندمعنایی مشابه، اما کاربرد متفاوت، در یک زبان وجود دارد. نگاه رویکرد شناختی به چندمعنایی در زبان بر مفهوم اولیه و مرکزی، انتخاب و فعال‌سازی ویژگی خاص یک مفهوم، تأثیر بافت و دسترسی ذهنی و شناختی گویشور به الگوی شناختی موردنظر برای تعبیری خاص مبتنی است و این رویکرد همواره نقش ذهن و الگوهای شناختی واژگانی را در بازیابی و فعال‌سازی معنی موردنظر از یک واژه چندمعنی در نظر می‌گیرد.

## ۶. پی‌نوشت‌ها

1. polysemy
2. homonymy
3. collocations
4. Regular polysemy
5. Accidental polysemy
6. Lexical pragmatics
7. Rule based
8. The coercion hypothesis
9. prototype
10. Metaphorical extension
11. Cognitive model profiles
12. Conceptual polysemy
13. Lexical polysemy
14. Inter-lexical polysemy
15. activation
16. accessibility

17. Physical structure  
18. Reading activity

## ۷. منابع

- افراشی، آریتا و سجاد صامت جوکندان. (۱۳۹۳). «چندمعنایی نظام‌مند با رویکردی شناختی: تحلیل چندمعنایی فعل حسی شنیدن در زبان فارسی». *ادب‌پژوهی*. ش ۳۰. صص ۲۹-۵۹.
- دانشور کشکولی، مرجان؛ عموزاده، محمد و حدائق رضایی. (۱۳۹۵). «ابعاد معنایی مکان واژه زیر براساس مدل چندمعنایی قاعده‌مند». *جستارهای زبانی*. د ۷. ش ۵. صص ۱۵-۴۳.
- کریمی دوستان، غلامحسین و زهرا روحی بیگی. (۱۳۹۵). «بررسی چندمعنایی فعل سبک زدن از دیدگاه شناختی». *جستارهای زبانی*. د ۷. ش ۳. صص ۱۲۹-۱۴۸.
- صفوی، کوروش. (۱۳۸۰). «نگاهی تازه به مسئله چندمعنایی واژگانی». *نامه فرهنگستان*. س ۵. ش ۲ (پیاپی ۱۸). صص ۵۰-۶۷.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی.

## References:

- Afrashi, A. & S. Samet Jukandan, (2014), "A cognitive approach to systematic polysemy: The case of hearing in Persian". *Journal of Adab Pazuh*. Vol 8. Pp. 29-59. [In Persian].
- Applications and Future Perspectives. Mouton de Gruyter, Berlin. Pp. 51-80.
- Apresjan, J. D. (1974). "Regular polysemy". *Linguistics*. 14 (2). Pp. 5--32.
- Asher, N. & A. Lascardes, (2003). *Logics of Conversation*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Asher, N. (2011). *Lexical Meaning in Context*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Blutner, R. (1998). "Lexical pragmatics". *J. Semant*. 15 (2). Pp. 115-162.

- Bosch, P. (2007). "Productivity, Polysemy and Predicate Indexicality". In: Zeevat, H., ten Cate, B. (Eds. ), *Proceedings of the Sixth International Tblisi Symposium on Language, Logic and Computation*. Springer, Heidelberg/Berlin.
- Brugman, C. & G. Lakoff ,(1988), "Cognitive Topology and Lexical Networks". In: Small, S., Carston, R., 2002. *Thoughts and Utterances: The Pragmatics of Explicit Communication*. Blackwell Publishers, Oxford.
- ----- ,(1988), *The Story of Over: Polysemy, Semantics, and the Structure of the Lexicon*. Garland, New York.
- Carston, R. (2012). "Word meaning and concept expressed". *Ling. Rev.* 29 (4).Pp. 607-623.
- Copestake, A. & T. Briscoe (1992). "Lexical operations in a unification-based framework". In: Pustejovsky, J., Bergler, S. (Eds.), *Lexical Semantics and Knowledge Representation, Proceedings of the First SIGLEX Workshop*. Springer-Verlag, Berlin. Pp. 101-119.
- Copestake, A. & T. Briscoe, (1995), "Semi-productive polysemy and sense extension". *J. Semant.* 12 (1), 15-67. Editorial,2015. Polysemy:current perspectives and approaches. *Lingua*157. Pp. 1-16
- Daneshvar Kashkooli, M.; M. Amoozadeh & H. Razaeei (2016). "The semantic aspects of Persian spatial term "zir" based on the Principled polysemy model". *Language Related Research* .7 (5). Pp. 415-443 [In Persian]
- Evans, V. (2009). *How Words Mean: Lexical Concepts, Cognitive Models and Meaning Construction*. Oxford University Press, Oxford.
- ----- (2013). *Language and Time: A Cognitive Linguistic Approach*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Geeraerts, D. (2010). *Theories of Lexical Semantics*. Oxford University Press, Oxford.
- Gillon, B. S. (1992). "Towards a common semantics for English count and mass nouns". *Ling. Philos.* 15 (6). Pp. 597-639.

- Jackendoff, R. (1992a). "What Is a Concept, That a Person May Grasp It?" In: *Languages of the Mind: Essays on Mental Representation*. MIT Press, Cambridge, MA. Pp. 21--52.
- Karimi-Doostan G. & Z. Roohi beygi, (2016), "A cognitive study of light verb polysemy: The case of ZADAN". *Language Related Research* .7 (3). Pp. 129-148 .[In Persian].
- Kilgarriff, A. (1992). *Polysemy (PhD thesis)*. University of Sussex.
- Klepousniotou, E. & S. R. Baum, (2007), "Disambiguating the ambiguity advantage effect in word recognition: an advantage for polysemous but not homonymous words". *J. Neuroling*. 20 (1).Pp. 1-24.
- Lakoff, G. (1987). "Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind, Chicago". *The University of Chicago Press, Illinois. Editorial / Lingua*. 157 (2015). Pp. 1-16 15
- Langacker, R. W. (1988). "A Usage-Based Model". In: Rudzka-Ostyn, B. (Ed. ), *Topics in Cognitive Linguistics. John Benjamins*. Amsterdam, Philadelphia. Pp. 127--161.
- Ostler, N. & B. T. S. Atkins, (1992), "Predictable Meaning Shift: Some Linguistic Properties of Lexical Implication Rules". In: Pustejovsky, J., Bergler, S. (Eds. ), *Lexical Semantics and Knowledge Representation, Proceedings of the First SIGLEX Workshop*. Springer, Berlin, pp. 87-100.
- Pustejovsky, J. (1995). *The Generative Lexicon*. The MIT Press, Cambridge, MA.
- Pykkänen, L.; R. Llinás & G. L. Murphy ,(2006), "The representation of polysemy: MEG evidence". *J. Cogn. Neurosci*. 18 (1). Pp. 97-109.
- Recanati, F. (2004). *Literal Meaning*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Safavi, K. (2001). "A new look at the lexical polysemy". *Name Farhangestan Journal*. Vol. 5(2): p. 50-67. [In Persian].
- ----- (2004). *An Introduction to Semantics*. Tehran: Sureh Mehr Publication. [In Persian].

- Tyler, A. & V. Evans (2003). *The Semantics of English Prepositions*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Ullmann, S. (1962). *Semantics, An Introduction to the Study of Meaning*, Blackwell.
- Wilson, D. & R. Carston, (2007), "A Unitary Approach to Lexical Pragmatics: Relevance, Inference and ad hoc Concepts". In: Burton-Roberts, N. (Ed.), *Pragmatics*. Palgrave, London. Pp. 230-259.

